

حافظه آنان رام و برومند است استعداد بسیار برای علوم و فنون ذوقی و صنایع ماشینی و اسلحه دارند. خودپسندی را که صورت کاذب عزت است، دوست می دارند.

طبیعت آنان رام و ساده و ذهنشان تیز و دسیسه جواست نسبت به عشرت و تجمل و ولخرجی و اسراف، تمایل آنان بسیار و طبیعی است و به این جهت از اقتصاد و تجارت بی بهره اند، خلاصه آنکه با خود هنر و مهارتی طبیعی به دنیا می آورند که مانند هنر و قریحه هر ملت دیگری است ولی هیچ ملتی نیست که به اندازه آنان این هنر و قریحه را فاسد و منحرف کند.

در باب خیر و شر کار جهان و امید و بیم نسبت به آینده ایرانیان خردمند و حکیم هستند و به خست کم آلوده شده اند و مایل نیستند چیزی به دست آورند، مگر برای خرج کردن، ایرانیان دوست دارند حالی خوش باشند و تا بتوانند از هیچ چیز برای خود مضایقه نمی کنند زیرا هیچ نگرانی نسبت به آینده ندارند و متکی به خدا و تقدیرند و قویاً معتقدند که قسمت ازلی حتمی و تغییرناپذیر است... وقتی دچار بدبختی و مصیبت می شوند افسردگی شدید ندارند با آرامش خاطر می گویند «مکتوب و مقدر است.»^۱

شاردن در جلد سوم سیاحتنامه خود در پیرامون اخلاق رجال ایرانی می نویسد: «... بطور کلی باید متذکر شوم که بزرگان و رجال ایران برای جلب کمترین نفع مادی مدح و تملق خارق العاده ای روا می دارند و به لطایف الحیلی متوسل می شوند که قلم از تعریف و توصیف آن عاجز است... لذا برای همیشه یادآور می شوم که نباید هیچوقت به ظاهر فریفته شد و گول عبارات شیرین و جملات نمکین آنها را خورد و همیشه این خصوصیات خارق العاده کشور و دربار را باید در نظر داشت...»^۲.

معاصر شاردن دکتر فرایر (Fryer) می گوید: ایرانیان به مهمانی و میگساری بسیار علاقه دارند «باور کردنی نیست که چه اندازه در جشن میگساری می کنند و روز بعد چه اندازه خود را بدان بی توجه نشان می دهند... یک هفته تمام، انسان را وادار به میگساری می کنند و برای تقدیم پیاله به نوبت از هیچکس چشم نمی پوشند...»^۳.

۱. میراث ایران صفحه ۵۲۰ به بعد.

۲. سیاحتنامه شاردن ج ۳ صفحه ۹.

۳. میراث ایران صفحه ۵۲۰ به بعد.

کیفر دو نفر متملق و دروغگو

تاورنیه می نویسد: جعفرخان حکمران استرآباد در مأموریت اخیر اسباب زحمت مردم شده بود. رعایای استرآباد از او شکایت کرده بودند شاه که بر ستمگری او وقوف داشت نخست از رئیس مطربها پرسید که راجع به جعفرخان چه شنیده‌ای؟ می گویند برخلاف گذشته دست تعدی به سوی مردم دراز کرده است. او گفت تهمت زده‌اند و شرحی از بذل و بخششهای جعفرخان بر زبان آورد. سپس از منوچهرخان سؤال کرد. او نیز مانند مطرب‌باشی از بیان حقیقت خودداری کرد. شاه‌عباس ثانی که کاملاً از رفتار حکمران استرآباد با خبر بود دستور داد که دندان از دهان مطرب‌باشی کنند و به مغز منوچهرخان کوبیدند...^۱».

اخلاق ایرانیان بنظر کاری

«ایرانیها از لحاظ ادب و رفتار کاملاً مغایر با ترکها هستند. حتی در برخی از موارد رفتارشان متضاد با آنهاست. اغلب ایرانیها متمدن، خلیق، خوش برخورد، شریف، درستکار، سخاوتمند و دشمن‌تقلب و نادرستی هستند. با خارجیها برعکس ترکها، با محبت و دوستی رفتار می کنند. از رسم و طرز لباس عیسویان برخلاف ترکها، ابراز نفرت نمی کنند، اروپائیان ساکن ایران به هر جا و به هر ترتیب بخواهند آزادانه تردد می کنند و کسی متعرض آنان نمی شود و برخلاف عثمانیها که نمی گذارند یک اروپائی در سرزمین آنها لباس سبز بپوشد، اروپائیان در ایران حق پوشیدن لباس سبزرنگ را هم دارند. ایرانیان در تعارفاتی که بین خود رد و بدل می کنند جملاتی از قبیل قربان شما، قدم بالای چشم، چاکر جنابعالی، اختیار مخلص دست سرکار است و... به کار می برند. وقتی اشخاص بزرگ و هم مقام و همدیف با هم روبرو می شوند اول سلام می دهند و دست همدیگر را می فشارند و بعد همان دست را تا بالای سر بلند می کنند و این علامت نهایت علاقه و احترام است. در برابر اشخاص بزرگتر بعد از فشردن دست وی، دست خود را تا بالای سر بلند می کنند و سپس روی سینه می گذارند و سری هم فرود می آورند... ایرانیان در برابر بزرگان و صاحبان مقام بیش از اندازه متملق و چاپلوسند و

اغلب می‌گوشند بدین وسیله در تشکیلات وسیع سلطنتی شغلی و خدمتی به دست آورند... ایرانیان در برابر فحش و اهانت تا به دست آوردن فرصت انتقام، به ظاهر خودداری می‌کنند. معمولاً دوست نما، جاه‌طلب و زودباور هستند. برای مذاهب دیگران احترام قائلند حتی رفیق بزرگ‌زاده من هر وقت که به کلیسای کاتولیک‌ها می‌آمد، در مقابل محراب زانو می‌زد و خیلی آرام و دقیق به گفته کشیش گوش می‌داد. ولی از مسلمانی خود دست بردار نبود. ایرانیان برای اینکه از او امر دینی سر باز نزنند باشند کمتر قمار می‌کنند. بهترین لذت و خوشی آنها در نشستن کنار جویبار و گوش دادن به صدای لطیف آب و تماشای سبزه باغ و بوستان است و این را سالمترین تفریحات می‌پندارند و برخلاف اروپائیان علاقه زیادی به گردش و قدم زدن ندارند. در ایران مردان هرگز رقص نمی‌کنند و در بعضی مهمانیها و جشنها از زنان رقاصه حرفه‌ای یکی دو تن را اجیر می‌کنند.^۱»

شاه‌عباس چون دور از محیط دربار و تلقینات خواجه‌سرایان تربیت شده بود، مردی خود ساخته و زیرک و موقع‌شناس به بار آمد و به تجملات و تشریفات درباری چندان توجه نداشت.

یکبار او برای تنبیه عناصر متملق و ریاکار دستور داده بود در مجلس او قلیانها را به جای تنباکو پشکل خشک و نرم پر ساخته و آتش بر روی آن نهادند... شاه‌عباس گاه و بیگاه از حضرات رجال سؤال می‌فرمود: این تنباکو چگونه است؟ وزیر همدان آنرا برای مصرف من هدیه فرستاده. هریک از اعیان و اشراف در پاسخ اظهار می‌داشتند: قربان این تنباکو فوق‌العاده عالی است. بهتر از آن در جهان پیدا نمی‌شود.^۲»

مراسم عید در عهد شاه‌عباس

پل سیمون به یکی از سنن اجتماعی و دیوانی آن دوران اشاره می‌کند: «روز عید نوروز هریک از امرا و رجال هر قدر تهیدست باشند به نسبت دارائی و مقام خویش به پادشاه عیدی می‌دهد. سال گذشته (۱۶۰۷ م) وزیر اعظم پنجاه هزار تومان به شاه

۱. سفرنامه کارری صفحه ۱۴۱ بعد.

۲. سیاست و اقتصاد صفوی از دکتر باستانی پاریزی صفحه ۱۳۷.

پیشکش کرد. برخی از درباریان مبلغی در حدود چهل هزار تومان و جمعی دیگر مبلغی کمتر از این به شاه عیدی دادند... این شاه خیلی گشاددست نیست... زندگی بعضی از امرا به مراتب از شهریار مملکت مجلتر است.^۱»

... بعضی از بیگانگان حشمت و جلال دربار امامقلی خان را فزونتر از دربار شاه عباس توصیف کرده‌اند چه به قول تاورنیه شاه عباس زمانی بر سبیل مزاح به امامقلی خان گفت که دلم می‌خواهد تو روزی یک عباسی کمتر از من خرج کنی تا مردم بدانند که میان پادشاه ایران و خان شیراز مختصر تفاوتی وجود دارد.^۲»

ویل دورانت ضمن توصیف اوضاع اجتماعی ایران در عهد صفویه می‌نویسد: که ایرانیان «به پاکیزگی بدن بیش از پاکیزگی گفتار اهمیت می‌دادند. گرمابه‌های فراوانی دیده می‌شد که گاهی آن‌ها را هنرمندانه آراسته بودند. اما بی‌حرمتی به مقدسات و وقاحت بسیار نیز به چشم می‌خورد تاورنیه می‌نویسد که ایرانیان «ریاکازان و چاپلوسان بزرگی هستند.» و شاردن عقیده دارد که این قوم بیش از اندازه متقلبدند، اما در عین حال مهربانترین مردم روی زمینند.» و غیرمتعصب و مهمان‌نوازند و جالب‌ترین آداب و مودب‌ترین اخلاق و چرب‌ترین زبانها را دارند... و رویهم رفته متمدن‌ترین ملت شرقند.^۳»

زکریا شماس مورخ ارمنی متوفی به سال (۱۶۹۹) ضمن بیان، «شرح عیاشیها و هرزگیهای شاه‌عباس، درباره ایرانیان بدینگونه اظهارنظر می‌کند: «ایرانیان که شهوت‌ران و نفس‌پرست و هرزه هستند با هر کس که توانند زنا می‌کنند. اما اگر کسی به زنهاشان نگاه کند اینکار را گناه بزرگی تلقی می‌کنند و اهانتی در حق خویش می‌شمارند.^۴»

تاورنیه می‌نویسد: «ایرانیها در اداء الفاظ رکیک و فحشهای قبیح مهارتی دارند... وقتی دو نفر با هم نزاع می‌کنند عوض اینکه با ضرب مشت بجنگند، به یکدیگر دشنام می‌دهند و نفرین رد و بدل می‌کنند.^۵» ناگفته نگذاریم که ناسزا و فحش و دشنام

۱. سیاست و اقتصاد صفوی صفحه ۱۳۷.

۲. تاریخ اجتماعی طاهری صفحه ۳۳۴ بیعد. ۳. ویل دورانت آغاز عصر خرد ص ۵۶۷.

۴. سقوط صفویه در روایات ارمنی به قلم دکتر زرین کوب به نقل از کتاب یادداشتها ص ۱۹۵.

۵. سفرنامه تاورنیه ص ۹۱۱.

«سقط گفتن» از دیرباز در ایران بین طبقات مختلف اجتماعی معمول بوده. بیهقی حدود هزار سال پیش می گوید «... دانم که سخت ناخوشش آید و مرا متهم می دارد. متهم تر گردم و سقط گوید اما روا دارم.»^۱

ناصرخسرو نیز مردم را از فحش و ناسزاگوئی برحذر می دارد:

مکن فحش و دروغ و هزل پیشه
نخیزد دشمنی الا زهذیان
مزن برپای خود زنهار تیشه
توهذیان بر زبان خود مگردان
در میان شعرای ایران سوزنی سمرقندی در فحاشی و بدگوئی به این و آن سرآمد
شعرا است وی در هزلیات خود از آوردن کلمات و مطالب زشت و زننده خودداری
نمی کرد، او در پاسخ اعتراض یکی از مخالفان خود می گوید:

گوید که هیچ شعرتوبی ک... ک نیست
بی ک... ک اگر نبود شعر من رواست
از صد هزار گفت وی این است باورم
زیرا که شعر من نرو من شاعر نرم
در جای دیگر در وصف اخلاق خود می گوید:

من آنکس که چونهم براسب شوخی زین
حرام زاده سر و شوخ چشم و قلاشم
زدن نیارد ابلیس چنگ در فتراک^۲
فساد پیشه و محراب کویم و دلاک
اگر بدانی من نیک چستم و چالاک
بکوی شوخی و بیشرمی و بداندیشی
سوزنی سمرقندی که در هجا و دشنام گوئی بیکه تاز میدان وقاحت است در پاسخ
معترضی می گوید:

در هجا، گوئی دشنام مده پس چه دهم
سعدی شیرازی نیز به رواج نفرین و دشنام در دوزان خود اشاره می کند:

همه شب براین غصه تابامداد
در گلستان ضمن حکایتی آمده است: «ملک را دشنام دادن گرفت و سقط
گفتن آغاز کرد.» در مجلدات کتاب داستانی سمک عیار فحشهایی از قبیل حرام زاده،
جادو، بدفعل، سگ بدکار و جز اینها بچشم می خورد.

در ایران و اروپا، تا قبل از انقلاب صنعتی و تغییر اوضاع اقتصادی و اجتماعی،

۱. تاریخ بیهقی چاپ ادیب صفحه ۴۵۵.

۲. فتراک، تسمه اسب.

مردم برای ساعات و دقایق عمر ارزش چندانی قائل نبودند و می توان گفت، بیشتر عمر مردم مخصوصاً طبقات مرفه به بطالت و ولگردی سپری می شد.

وقت شناسی

در دوره قرون وسطی در آسیا و اروپا برای تعیین وقت و ساعات روز وسیله مشخصی وجود نداشت «در شهرها و دهات زندگی مردم روی حرکت آفتاب و طلوع و غروب آن تنظیم می شد. و به این ترتیب در روزهایی که هوا ابر بود نظم اجتماعی و فعالیت های اقتصادی درهم و آشفته می شد، در عصر شارلمانی موقعی که هارون الرشید خلیفه عباسی یک ساعت دیواری پاندولی به شارلمانی پادشاه فرانسه هدیه نمود موجب اعجاب عمومی اروپائیان شد زیرا هنوز در آن دوره از وقت شناسی و استفاده از ساعت برای تنظیم امور زندگی سخنی در میان نبود، فیلیپ اگوست فقط یک ساعت نقره داشت پدر بزرگش سن لوئی ساعت نداشت و اوقات را بطور تقریب از روی مصرف شمعی که روشن می کرد تعیین می نمود، در صومعه ها و مساجد کشیوها ساعت را از روی حرکت ستارگان تعیین می نمودند و صبح را به وسیله زنگ اعلام می کردند. در موقعی که هوا ابر بود با در نظر گرفتن قسمت هایی از انجیل که قرائت شده بود و یا با مشاهده مقدار روغنی که جهت سوخت روشنایی به کار می رفت بطور تقریب وقت را تعیین می کردند، سن لوئی برای تشخیص اوقات تقریباً از همین روش ها استفاده می نمود او سه شمع پایه دار را یکی بعد از دیگری روشن می کرد وقتی که سومی تمام می شد صبح را اعلام می کردند یعنی درازی شب با سوخت سه شمع پایان می یافت.

اعلام نصف شب، صبح و شب غلط یا صحیح در دوره سن لوئی به وسیله زنگ اعلام می شد.

در پاریس صبحها بوق و کرنا به کار می بردند. آواز خروس نیز ملاک روشن شدن هوا و صبح بود. بطور کلی مردم سه وعده غذا می خوردند صبحانه را ساعت ۹، ناهار را ظهر و شام را ساعت ۶ تناول می کردند.^۱

در ایران و دیگر ممالک اسلامی نیز تا قبل از طلوع تمدن جدید، وضعی مشابه

غرب وجود داشت، با اینکه در دوران شکفتگی تمدن اسلامی در نتیجه رشد نسبی صنعت و تجارت وضع عمومی ملل اسلامی به مراتب از ملل غرب بهتر بود و بعضی از سلاطین و امرا برای تشخیص اوقات از ساعت‌های شنی و آبی استفاده می‌کردند، با اینحال شک نیست که اکثریت مردم برای ساعات و ایام عمر ارزش شایانی قائل نبودند. با گذشت زمان و طی قرون و ترقی و تکامل علوم و افکار و ظهور اکتشافات و اختراعات جدید در غرب، عصر «ماشینیسیم» آغاز شد و بتدریج وسایل و نیروهای تولیدی جدید جایگزین ابزار و آلات فرسوده قدیم گردید و با این انقلاب صنعتی شگرف و بی سابقه، نظام اجتماعی، اخلاقی و عادات و رسوم و راه و رسم زندگی نیز دگرگون گردید. در سازمان اقتصادی جدید که مبتنی بر کار مکانیکی و ماشینی است، نه تنها ایام و ساعات عمر گرانبهاست، بلکه نظم اقتصادی، و اجتماعی، در چنین محیطی ایجاب می‌کند که در هر ساعت و دقیقه فعالیت مشخصی با دقت و انضباط کامل انجام گیرد. در کشورهای صنعتی پیشرفته، اگر کارگران یا دیگر افراد مؤثر و فعال جامعه به موقع سرکار خود حاضر نشوند و با وسایل موتوری که در اختیار آنها گذاشته شده است با بی‌قیدی رفتار کنند نه تنها کارخانه و موسسه صنعتی از کار باز می‌ماند، بلکه در امور مختلف اجتماعی و اقتصادی، آشفتگی و اختلال ظاهر می‌شود.

تقسیم ساعات شبانه روز به ۸ ساعت کار ۸ ساعت تفریح و ۸ ساعت خواب و شعار معروف «وقت طلاست» از این دوره در جهان معنی و مفهوم پیدا کرده است. در حالیکه در کشورهای عقب مانده و ممالکی که با اقتصاد شبانی و فتودالی اداره می‌شوند و فرهنگ و دانش جدید در بین آنان راه نیافته، برای ایام و ساعات عمر ارزشی قائل نیستند. در این قبیل جوامع منحط، خلف وعده، بدقولی، عدم صراحت، و تجاوز و بی‌عدالتی به مراتب بیش از جوامع مترقی در بین مردم عادی دیده می‌شود.

در ایران با وجود نفوذ جبری تمدن جدید و رشد تدریجی ماشینیسیم هنوز بسیاری از عادات و رسوم مذموم قرون وسطائی در بین طبقات مختلف جامعه ساری و جاری است. و از میان مردم کوی و برزن و کسبه و پیشه‌وران، هنوز عده زیادی هستند که دروغ گفتن، مردم‌آزاری، خلف وعده و بی‌توجهی به حقوق دیگران را عیب و نقص اخلاقی و اجتماعی نمی‌شمارند. کمتر دیده شده است که کسی به صاحب کاری و یا بنا و نجاری رجوع و تقاضائی کند، و جواب صریح و قاطعی بشنود، بدون احساس ناراحتی دروغ می‌گویند،

یکنفر حلبی ساز، آهنگر یا نجار برای ساختن و تحویل اشیاء مورد نیاز مردم بارها دروغ می گوید، خلف وعده می کند، و وقت مراجعین را تلف می کند. شاید در ایران همه روزه میلیونها ساعت از وقت مردم در اثر این قبیل دروغگوئی های بی مورد و ابلهانه، بدون حصول کوچکترین نتیجه ای از کف می رود.

پس از ظهور ماشینیسیم و انقلاب صنعتی و پیدایش شهری گری و رشد حکومتهای ملی قسمتی از آرزوهای مور، سن سیمون، فوریه و دیگر سران سوسیالیسم تخیلی صورت عمل گرفت. اصول فنودالیسم درهم ریخت و بشریت در راه تحصیل و تأمین حقوق فردی، اجتماعی و اقتصادی خود گامهایی به جلو برداشت. مظالم عهد فنودالیت، جنگهای مذهبی و تعصبات دینی و بی نظمیها و غارتگری های دوران قرون وسطا رو به فراموشی رفت ولی در ایران در آغاز قرن بیستم و سالها بعد از آن تمام مظاهر فنودالیسم و مظالم پیدادگری های قرون وسطائی وجود داشت، ایرانیانی که در آغاز قرن بیستم به اروپا می رفتند از امنیت، آرامش، نظم و وقت شناسی ملل غرب غرق شگفتی می شدند. لندنور انگلیسی که در سه سال اول قرن بیستم به ایران آمده است می نویسد: «در ایران به وقت اهمیت نمی دهند. وقت ارزشی ندارد. در هیچ جای جهان مثل ایران وقت بی ارزش نیست... ایرانی باید فرصت داشته باشد تا در کاری فکر کند. سه ماه، یا شش ماه وقت برای او کافی نیست. ۱۲ ماه یا ۲۴ ماه شاید برای او مهلت مناسب باشد با اینحال بعد از دو سال هم حاضر نیست، فی المثل قرض خود را ادا کند. مگر با زور و فشار. آنوقت قرض خود را با تنزیل خواهد پرداخت. بعد خواهد گفت مردم چرا عجله دارند؟ امروز نشد فردا.

بعد می نویسد: ایرانی باید وقت داشته باشد برای وضو گرفتن، نماز خواندن و عبادت کردن و با خدا راز و نیاز کردن. بعد غذا خوردن و خوابیدن. سپس می نویسد: «این است ایرانی امروز. آیا سوانح مملکت او را چنین بار آورده؟ یا جنگهای وحشتناک؟ یا آب و هوای ایران؟ یا ظلم و تعدی حکومت؟!...»

گویینو نیز از بی توجهی ایرانیان به وقت اظهار شگفتی می کند و می نویسد که: ایرانیان ساعت تعیین نمی کنند می گویند عصر می آیم. و گاه میزبان را از ساعت ۳ تا ۸ منتظر می گذارند.^۲»

ملکم در تاریخ خود می نویسد: «در ونگوئی و دوروئی ایرانیان ضرب المثل است و خود اهالی مملکت نیز از این معنی انکار ندارند. اما می گویند این علت در مردم به سبب طرز حکومت و نتیجه وضع رعیت است. شک نیست که در کشوری که ظلم و ستم و غارت پیشه حکام است، لابد رعایای مظلوم به هر طور توانند در حفظ خود می کوشند و چون اتفاق ملی و اقتدار شخصی نیست بالطبع به خدعه و نیرنگ متوسل می شوند و ادامه این وضع سبب دناوت و پستی طبع می شود... زنان و خدمتکاران، که شوهران و صاحبانشان خود را حاکم علی الاطلاق می دانند لابد، جمیع معایبی که مایه و منشأ دناوت طبع است، دارا می باشند.

اول تعلیمی که اطفال از پدر و مادر می یابند ورزش و مداومت در دروغ و فریبکاری است و این معنی به مرور دهور در خاطرشان استحکام می یابد... قسمهائی که بر صدق مدعا می خورند فقط دلیل بر عدم صدق است. البته اقلیتی در ایران هستند که به صدق لهجه و راستگوئی از دیگران ممتازند... الحاصل کلیه مردم ایران را می توان گفت که مردمی خوش ترکیب و کار کن و قوی بینه و زیرک و سریع الادراک و خوش رو و خوش معاشرت اند و من حیث المجموع می توان گفت شجاع اند... قبایح و معایبشان از محسناتشان بیش است.»

از آغاز تمدن جدید (عصر بورژوازی) روابط و مناسبات اقتصادی و اجتماعی مردم اروپا با یکدیگر تغییر کلی یافت، اصول فئودالیسم و قدرت نامحدود فئودالها و سلاطین مستبد اروپا جای خود را به حکومتهای ملی سپرد و در مجالس ملی قوانین و مقررات گوناگونی به مصلحت مردم و به نفع اکثریت تدوین و اجرا گردید. به این ترتیب ملل غرب که طی قرون متمادی از مظالم فئودالیسم و استبداد مطلق سلاطین رنج می بردند، در نتیجه انقلاب صنعتی و رشد بورژوازی قدیمی چند در راه حقوق و آرزوهای اجتماعی و اقتصادی و ملی خود پیش رفتند و در نتیجه امنیت و آرامش نسبی و تغییر شرایط و اوضاع اقتصادی و اجتماعی، تندی و خشونت و تعصبات بی مورد قرون وسطائی رو به فراموشی رفت و اخلاق و آداب و سنن جدیدی که با تمدن شهر یگری «بورژوازی» هم آهنگی داشت به وجود آمد. دیگر مردم برای کمترین سوءظن یا سوء تفاهمی به جنگ تن به تن (دوئل) مبادرت نمی کردند و برای اختلاف در اصول و فروع مذهبی خون یکدیگر را نمی ریختند.

ایرانیانی که در اوایل عهد فتحعلی شاه به بعد به جهات عدیده به اروپا سفر کرده و با ملل غرب آشنا شده‌اند همواره آرزو کرده‌اند که هموطنان آنها نیز مانند اکثریت اروپائیان راستگو و صریح باشند و از دروغ گوئی و تملق و مدهانه و ریاکاری و غیبت و دورویی و تنبلی و تن آسانی اجتناب ورزند. از ابتدای نهضت مشروطیت غالباً خیرخواهان و عناصر مترقی و جستجوی بی‌عقب ماندگی و فقر و جهالت و فساد امور مملکتی بحثها کرده و کتابها و مقالات عدیده نوشته‌اند و هریک از صاحب نظران علل و عوامل معینی را موجب انحطاط و عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی ایرانیان دانسته‌اند.

داوری جمال زاده

بنظر آقای جمال زاده اگر درست دقیق شویم و با صداقت و مصلحت بینی واقعی قضیه را در ترازوی سنجش بگذاریم و به قول مولوی با دیده علت شکاف و با نظر سبب سوراخ کنی در اسباب و علل عقب ماندگی خودمان بیندیشیم قطعاً به این نتیجه منطقی و معقول خواهیم رسید که همین معایب و نقایص اخلاقی است (حالا چه کار داریم که این معایب و نواقص چرا به وجود آمده و کی و از کجا به وجود آمده است) که مانند تخته سنگهای زمخت و خارهای مغیلان پرآزار و پرزیان... راه ترقی و سعادت و رستگاری را برای ما دشوار ساخته است... اگر بخواهیم... در طریق ترقی و رفاه و عافیت قدمهای مؤثر برداریم قبل از همه چیز باید به دفع و رفع این موانع سهمناک پردازیم ولی از طرف دیگر چگونه امکان پذیر است که با دشمن نشناخته بجنگیم و بر علت و مشکلی غالب آئیم که بر ما مجهول مانده است و نخواستیم زیر بار قبول آن برویم. آیا ممکن است که انسان برای مرضی که حاضر نیست وجود آنرا در بدن خود تصدیق نماید و حتی درصد نیست که در تشخیص علمی و فنی آن قدمی بردارد علاج و درمان بیابد... در اینصورت اگر به حق یا ناحق معایبی برای ما می شمرند نباید زیاد آشفته و متألم باشیم.» بلکه باید با سعدی هم عقیده و هم داستان باشیم که می فرماید:

بنزد من آنکس نکوخواه تست
هر آنکس که عیبش نگویند پیش
که گوید فلان چاه در راه توست
هنر داند از جاهلی عیب خویش



چه خوش گفت آنمرد دارو فروش
شفا بایدت داروی تلخ نوش

• • •

آینه گر عیب تو بنمود راست

خود شکن، آینه شکستن خطاست

(نظامی)

بنظر جمال زاده با تجاهل و تغافل و انکار، هیچیک از مشکلات و هیچ دردی از دردهای اجتماعی ما از بین نخواهد رفت «خرد به ما می گوید، کسی که گوش شنوا و ذهن منصف برای شنیدن مرض و معایب خود نداشته باشد هرگز به درجه کمال نخواهد رسید... کسی که از تملق و دروغ لذت می برد مستحق است که چون کودک خام، و نادان یعنی بدبخت و سیه روزگار و بیچاره در جهل مرکب ابدالدهر بماند... کتاب «راه آب نامه» با این جمله از قلم نویسنده بزرگ روسیه نیکولا گوگول آغاز گردیده است که در مقدمه کتاب مشهور خود «ارواح مردگان» آورده است و در مورد ما ایرانیان نیز صادق است.» این کتاب را بدان نظر نوشته ام که معایب و نواقص ملت روس را نشان بدهم نه صفات حمیده و خصال پسندیده او را. چون اگر کسی بخواهد تنها به نشان دادن چند نمونه از صفات بارز و فضایل و کمالات اخلاقی روسها در کتابی اکتفا کند، تنها نتیجه کارش این خواهد شد که اسباب تزئید خودپسندی و خودستائی و نخوت و کبر آن ملت را بی جهت فراهم سازد و بس.^۱

خرد به ما می گوید که اگر ما تغییر رویه و اخلاق ندهیم و حاضر نشویم که وضع و احوال خودمان را با نظر انصاف و واقع بینی بسنجیم و درصدد اصلاح خود بر نیائیم، ممکن است کم کم در میان مردم دنیا و سازمان های بین المللی و مجامع و محافل بزرگ و کوچک و همچنین در بازار معاملات و داد و ستد جهانی... بدنام شویم... و با ما رفتاری نمایند که با تاجر ورشکسته و بی اعتبار و بدقول و قرار می نمایند... عقل به ما می گوید که ناچار باید درصدد رفع مفاسد خود برآئیم و خود را اصلاح نمائیم... قبل از همه چیز باید تشخیص دهیم که دارای کدام معایب و نواقص و در واقع کدام امراض هستیم یعنی باید به پزشک مراجعه نمائیم. پزشک ما همین خودمانی ها و بیگانگانی هستند که به احوال ما آشنا بوده اند و در حق ما سخنانی گفته و نوشته اند و امراض ما را شمرده اند. بلاشک تمام آنچه نوشته اند با حقیقت مطابقت ندارد و چه بسا ممکن است به

راه غلط رفته و قضاوت ناروا نموده باشند. اما در هر صورت اطلاع یافتن به تمام این سخنان و این داورها و این عقاید و آراء برای مقصودی که در نظر است، لازم و واجب است.

۱- شاردن سیاح فرانسوی که در عهد صفویه مکرر به ایران مسافرت نموده و سالها در مملکت ما اقامت داشته و سیاحتنامه او در ایران بسیار مشهور و به اغلب زبانها ترجمه شده است در باب اخلاق هموطنان ما چنین نوشته است:

«ایرانیان بیش از همه دلشان می خواهد زندگی کنند و خوش باشند. آن سلحشوری سابق را از دست داده اند و تنها چیزی که از دنیا می فهمند عیش است و نوش و هیچ باور ندارند که عیش و عشرت و نشاط را در حرکات و نکاپو و کارهای پرزحمت هم می توان بدست آورد. از این گذشته ایرانیان بسیار مخفی کار و متقلب و بزرگترین متخلفین عالم هستند و در دناات هم بی همتا می باشند. به غایت دروغگو هستند و کارشان همه پرگوئی و قسم و آیه است و برای اندک نفعی حاضرند به دروغ شهادت بدهند. و وقتی از کسی پولی یا چیزی قرض می گیرند، پس نمی دهند. و به محض اینکه دستشان برسد خودی و بیگانه را فریب می دهند و با او به دغل معامله می نمایند. در خدمتگزاری عاری از صداقت هستند و در معاملات درستی نمی فهمند و چنان در خدعه و فریب مهارت دارند که محال است انسان به دامشان نیفتد.

۲- جیمس موریه انگلیسی در کتاب سیاحت ایران و ارمنستان و آسیای صغیر و استانبول که ترجمه فرانسوی آن در سال ۱۸۱۳ میلادی در پاریس در سه جلد به چاپ رسیده است در باب اخلاق ایرانیان یک قرن و نیم پیش (زمان فتحعلی شاه قاجار) چنین می نویسد:

«در تمام دنیا مردمی به لاف زنی ایرانیان وجود ندارد. لاف و گزاف اساس وجود ایرانیان است. هیچ ملتی همانند ایرانیان منافق نیست و چه بسا موقعی که دارند با تو تعارف می کنند باید از شرشان در حذر باشی ایرانیان تا دلت بخواهد حاضرند به تو قول و وعده بدهند که اگر احیاناً اسبی، مزرعه ای، خانه ای و یا هر چیز دیگری را در حضورشان تعریف و تمجید نمائی فردا می گویند تعلق به خودتان دارد و عیب دیگری هم که دارند دروغگوئی است که از حد تصور خارج است. یکی از وزرا به یکی از اعضای سفارت فرانسه می گفت «ما در روز پانصد بار دروغ می گوئیم و با وجود این کارمان همیشه

خراب است!»

همین مولف در جای دیگر از همین کتاب چنین گفته است:

«ایرانیان لبریز از خودپسندی هستند و شاید بتوان گفت که در تمام دنیا مردمی پیدا نشود که به این حد به شخص خودشان اهمیت بدهند و برای خودشان اهمیت قائل باشند.»

همین موریه در مقدمه کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی می‌گوید: «حالا ایرانیها خواهند گفت که این فرنگی تو کوک ما رفته است ما در اینجا دو قسمت از قضاوت‌های او را می‌آوریم که در یکی حقیقتاً «تو کوک ما» رفته است و در دیگری تمجید از استعداد ما نموده است. اما آنچه در مذمت ما گفته است:

«یاران، به ایرانیان دل مبندید که وفا ندارند و آدم را به دام می‌اندازند. هر قدر به عمارت ایشان بکوشی به خرابی تو می‌کوشند. دروغ ناخوشی ملی و عیب فطری ایشان است و «فَسَم» شاهد بزرگ این معنی. قسم‌های ایشان را نبینید. سخن راست را چه احتیاج به قسم است. به جان تو به جان خودم، به مرگ اولادم، به روح پدر و مادرم، به شاه، به جقه شاه، به مرگ تو، به ریش تو، به سبیل تو، به سلام‌علیک، به نان و نمک، به پیغمبر، به اجداد طاهرین پیغمبر، به قبله، به قرآن، به حسن و حسین، به چهارده معصوم، به دوازده امام، از اصطلاحات سوگند ایشان است. خلاصه آنکه در روح و جان مرده و زنده گرفته تا سر و چشم و ریش و سبیل مبارک و دندان شکسته و بازوی بریده تا به آتش و چراغ و آب حمام، همه را مایه می‌گذارند تا دروغ خود را به کرسی بنشانند. این دروغها را باور نکنید. همین موریه در مدح و ستایش ایرانیان در «سیاحت‌نامه دوم» خود در ایران چنین نوشته است: «استعدادی که ایرانیان در اخذ و قبول عادات و رسوم و طرز فکر و اندیشه سایر ملل دارند، عقیده کسانی را تأیید می‌نماید که می‌گویند اگر ایرانیها مثل ترکها به اروپا نزدیکتر بودند و روابط و مناسباتی را که ترکها با فرنگی‌ها دارند، می‌داشتند، بلاشک بزودی در فنون جنگ و صلح با اروپائیان برابر و هم‌تراز و می‌شدند و بالتبع در زمینه سیاست اروپا دارای مقام و اهمیت بیشتر می‌گردیدند. همین شخص در کتاب دومین سیاحت خود به ایران روزی که در سال ۱۸۱۶ میلادی دارد از خاک ایران بیرون می‌رود، چنین نوشته

است: «در ایران هیچ چیز اسباب دل‌بستگی و علاقه نمی‌شود. چون که مردم بااستثنای عده معدودی دور و مذبذب هستند و خاک ایران هم خشک است و از هر نوع مرض، زمین و زمان را پر کرده است. برای چون ما اشخاصی که در اینجا از هر ملت متمدنی هزاران کیلومتر دور افتاده‌ایم و بندرت از دوستانمان پیامی می‌رسد و بهیچوجه اسباب تفریح، تفنن و نشست و برخاستی نداریم، واقعاً زندگی در ایران حکم یکنوع طرد و تبعیدی را دارد و در این لحظه که من از خاک ایران بیرون می‌روم فقط تأثر و غصه‌ای که دارم به حال رفقا و همقطارهایی است که پس از من باز باید در این مملکت بمانند و این نیز خود برغم و تأثر من می‌افزاید.

۳- شاهزاده روسی الکسی سولتیکوف که در حدود صد سال پیش در عهد محمدشاه قاجار به ایران مسافرتی کرده در کتاب سیاحت‌نامه خود در باب ما ایرانیان چنین نوشته است: «درستی صفتی است که در ایران وجود ندارد و همین خود کافی است که این مملکت در نظر خارجی‌انگیز بیاید... دروغ‌بطوری در عادات و رسوم این طبقه (طبقه نوکر و کاسب و دکاندار) از مردم ایران (و می‌توان گفت تمام طبقات) ریشه دوانیده است که اگر احیاناً یک نفر از آنها رفتاری به درستی بنماید و یا به قول و وعده خود وفا نماید چنان است که گوئی مشکلت‌ترین کار دنیا را انجام داده است. و رسماً از شما جایزه و پاداش و انعام توقع دارد.

۴- گوبینو دیپلمات و دانشمند معروف فرانسوی که دوبار در ایران مأموریت سیاسی داشته (مرتب اول سه سال از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ م و مرتبه دوم یکسال) در کتاب خود موسوم به (سه سال در ایران) در باب ما ایرانیان چنین نوشته است:

«ایرانی‌ها تمام آنچه را عربها از فهم آن عاجزند، می‌فهمند و هوش آنها هر معنائی را درمی‌یابد چیزی که هست فهم و شهور ایرانی‌ها استوار نیست و قوه تعقلشان اندک است ولی آن چیزی که ایرانیان بیشتر از همه چیز فاقد آن هستند، وجدان است.

در جای دیگر می‌گوید: «زندگی مردم این مملکت عبارتست سرتاپا از یک رشته توطئه و یک سلسله پشت‌هم‌اندازی. فکر و ذکر ایرانی فقط متوجه این است که کاری را که وظیفه اوست انجام ندهد. ارباب، مواجب گماشته خود را نمی‌دهد و نوکرها تا بتوانند ارباب خود را سر و کیه می‌کنند. دولت یا اصلاً حقوق به مستخدمین خود نمی‌دهد و یا وقتی هم می‌دهد کاغذ و سند می‌سپارد و مستخدمین هم، تمام کوشش و سعی آنها در راه

دزدیدن مال دولت و اختلاس است. از بالا گرفته تا پائین در تمام مدارج و طبقات این ملت جز حقه بازی و کلاهبرداری بی حد و حصر... چیز دیگری دیده نمی شود... محال است که انسان یک ربع ساعت با یکنفر ایرانی صحبت بدارد، بدون آنکه اصطلاحاتی از قبیل ماشاء الله، انشاء الله، استغفرالله، سبحان الله، الحمد لله به گوش نرسد... همه تقدس به خرج می دهند و جانماز آب می کشند ولی یکنفرشان صادق نیست. واقعاً جای تعجب است که چگونه افراد ملتی بدین درجه گرفتار بلای عام دوروثی و نفاق و تزویر باشند.^۱»

۵- سرجان ماکدونال انگلیسی در باب اخلاق ایرانیان بدین قرار اظهار نظر نموده است: «ایرانیان چنانکه مشهور است نژادی خوش سیما و مردمانی مهمانواز می باشند و در مقابل مصائب بردبار و نسبت به بیگانگان مهربان هستند. در رفتار و کردار بی نهایت مودب و ملامتند... لیکن در عوض فاقد بسیاری از صفات پسندیده اند چنانکه در تمام فنون مکر و حيله و دوروثی و ریاکاری ماهرند و نسبت به زیردستان شقی و غدار و در مقابل زبردستان افتاده و فروتن می باشند از این گذشته مردمی هستند بیرحم و کینه خواه و حریص. فاقد ایمان و محروم از صفات قدرشناسی و شرافتمندی^۲»

تئودور نولدکه مستشرق نامدار آلمانی بی وفائی را از صفات بارز ایرانیان می داند و می گوید: با اینکه ایرانیان از دیرباز تا کنون آنهمه راستگوئی را ستوده اند و از دروغگوئی به بدی و زشتی یاد کرده اند، در حقیقت چندان علاقه ای به راستی ندارند.

۶- رابرت گرنٹ واتسن انگلیسی که در سال ۱۸۶۵ کتاب خود را موسوم به تاریخ ایران در دوره قاجار نوشته درباره ما چنین می نویسد: ... قسمت اعظم ایرانیان... نادان و معتقد به خرافات بار می آیند و اکثرشان اعتقاد به محمد و علی و حسین دارند و به پیشگوئی غیب گویان و ستاره شناسان و ساعت سعد و نحس و چشم بد و علم غیب... پابند می باشند. ایرانیها بطور کلی باهوشند اما هوش آنها غالباً توأم یا نادرستی و فقدان استقامت اخلاقی است.

میرپرسی سایکس در کتاب «۸ سال در ایران» درباره اخلاق ایرانیان می نویسد:

۱. همین کتاب صفحه ۸۳ ببند.

۲. همین کتاب صفحه ۸۷ و ۹۴